

اشاره:

«احمد غلامی» نویسنده، منتقد و روزنامه‌نگار، در بخش نخست این گفت‌وگو بیشتر به شرح احوال و تحولات ادبی خود پرداخت. وی بخش دوم و پایانی گفت‌وگو که هم‌اینک پیش روی شماست، درباره ادبیات جنگ و نقد ادبی در ایران سخن گفته است. «غلامی» معتقد است که نقدنویسی در ایران، رشد چشمگیری نداشته، با این حال، از دل همین تجربیات در حیطه نقادی ادبی، اتفاقات روشنی به وقوع خواهد پیوست.

گفت‌وگو با احمد غلامی، نویسنده، منتقد و روزنامه‌نگار

# در داستان نویسی ما اتفاق خوبی افتاده است: رقابت



علیرضا پروزان  
بخش دوم و پایانی

فکر نمی‌کنم که یک نفر به یکباره نابغه شود مگر نویسنده نادری پیدا شود که البته همیشه استثناهایی هم وجود داشته است. بیشتر نویسندگان دوره من با آزمون و خطا رشد کردند و برای این است که از نویسندگانی که با این روش پیش می‌روند خیلی نمی‌رنجم. اما نکته‌ای که این روزها اتفاق افتاده این است که شرایط برای نویسندگان جوان‌تر آتقدر سخت شده که متأسفانه فرصت آزمون و خطا را به آنان نمی‌دهد. این موضوع دیگر ربطی به شرایط اقتصادی و نشر ما ندارد. مخاطبان ما اگر کار اول و دوم کسی موفق نباشد، باقی کتاب هایش را نمی‌خوانند. زمانی که ما به آن روش می‌نوشتیم، خوشبختانه کسی کتاب‌های ما را نمی‌خواند. آزمون و خطا را فقط خودمان درک می‌کردیم و تعداد اندکی که کتاب‌هایمان را می‌خواندند. الان کتاب‌ها دوری و بررسی می‌شود و خواننده‌ها هم آثار را می‌بینند و روش آزمون و خطا برای جوان‌ترها گران تمام می‌شود.

فکر می‌کنم داستان‌نویسی امروز ما چه روندی را طی می‌کند؟ این طور به نظر می‌رسد که پس از پایان دهه هفتاد و رشد چشمگیر داستان‌نویسی ما در برخی زمینه‌ها، مدتی است که دچار سکون و توقف شده‌ایم.

سکون و توقف همیشه در ادبیات اتفاق می‌افتد. اگر این توقف طولانی نباشد، اشکالی ندارد. اگر سال به سال بررسی کنیم اتفاق‌های خوبی هم داشته‌ایم. اعتقاد دارم داستان‌نویسی امروز ایران نکته مهمی را پیدا کرده است که سالها از آن غافل بوده‌ایم: رقابت. یعنی امروزه واقعاً میان داستان‌نویسان رقابت وجود دارد. این رقابت، زیرپوستی است و دیده نمی‌شود، اما وجود دارد. می‌توانم از نویسندگان جوانی نام ببرم که کارهایشان را به سرعت چاپ نمی‌کنند. به طور مثال مهسا مجعلی، یا نانا شامیری و همچنین حسن شهسوازی، که می‌دانم برای برخی از داستان‌هایم را بد نوشته‌ام و خطا کرده‌ام. راستش را بخواهید، ما نسلی بودیم که در مورد داستان‌هایمان سخت‌گیری نداشتیم و در واقع نسل ناز پرورده‌ای هستیم. هر چه نوشته‌ایم چاپ کرده‌ایم و به همین دلیل اشتباهاتمان ثبت شده است. این مسئله یک حسن و یک عیب دارد: عیبش این است که خطاهای ما در ادبیات ثبت شده است، و حسنش هم این بوده که اشتباهات خودمان را دیده‌ایم. برای همین هم هست که من چندان به جوانانی که می‌نویسند سخت‌گیر نیستم. فکر می‌کنم که آنها هم باید اشتباه کنند و به این طریق پیش بروند، چرا که به پیشرفت ذره ذره و کار مستمر اعتقاد دارم.

فکر می‌کنم راضی باشم، بلکه، گرچه اشتباهات زیادی هم در نوشتن دارم و برخی از داستان‌هایم را بد نوشته‌ام و خطا کرده‌ام. راستش را بخواهید، ما نسلی بودیم که در مورد داستان‌هایمان سخت‌گیری نداشتیم و در واقع نسل ناز پرورده‌ای هستیم. هر چه نوشته‌ایم چاپ کرده‌ایم و به همین دلیل اشتباهاتمان ثبت شده است. این مسئله یک حسن و یک عیب دارد: عیبش این است که خطاهای ما در ادبیات ثبت شده است، و حسنش هم این بوده که اشتباهات خودمان را دیده‌ایم. برای همین هم هست که من چندان به جوانانی که می‌نویسند سخت‌گیر نیستم. فکر می‌کنم که آنها هم باید اشتباه کنند و به این طریق پیش بروند، چرا که به پیشرفت ذره ذره و کار مستمر اعتقاد دارم.

فکر می‌کنم راضی باشم، بلکه، گرچه اشتباهات زیادی هم در نوشتن دارم و برخی از داستان‌هایم را بد نوشته‌ام و خطا کرده‌ام. راستش را بخواهید، ما نسلی بودیم که در مورد داستان‌هایمان سخت‌گیری نداشتیم و در واقع نسل ناز پرورده‌ای هستیم. هر چه نوشته‌ایم چاپ کرده‌ایم و به همین دلیل اشتباهاتمان ثبت شده است. این مسئله یک حسن و یک عیب دارد: عیبش این است که خطاهای ما در ادبیات ثبت شده است، و حسنش هم این بوده که اشتباهات خودمان را دیده‌ایم. برای همین هم هست که من چندان به جوانانی که می‌نویسند سخت‌گیر نیستم. فکر می‌کنم که آنها هم باید اشتباه کنند و به این طریق پیش بروند، چرا که به پیشرفت ذره ذره و کار مستمر اعتقاد دارم.

خوبی پیدا کردیم. بخش عمده‌ای از آنچه به عنوان نقد نام می‌بریم «ریویو» های بسیار خوبی است که می‌نویسیم و به نظر من این کار بسیار مهمی است که انجام می‌شود. خود من بیشتر از آنچه که نقد نوشته باشم، ریویو نوشته‌ام. نمی‌دانم که چقدر موفق شده‌ام، ولی ادعایی در نقدنویسی ندارم. شاید یکی دو نقد بیشتر نوشته باشم. آنچه که نوشته‌ام ریویوهای بر کتاب‌ها بوده و این طور فکر می‌کنم که این نوشته‌ها همانند نوشته‌های دیگران تأثیر زیادی بر فروش کتاب‌ها داشته است. اگر این کار را جدی بگیریم، احتمال دارد افرادی پیدا شوند که خصلت و پیش‌فقدنویسی داشته باشند و بر اساس دیدگاه خودشان، با حوصله و تأمل بیشتر شروع به نوشتن نقد کنند. همه می‌گویند که ما در این زمینه فقیر هستیم و نقد خوبی نوشته نمی‌شود اما واقعاً این طور نیست. یعنی، من نقدهای خوبی در روزنامه دیده‌ام و چه منتقدان جوان و چه آثانی که سنی ارژشان گذشته است، کارهای قابل قبولی هم ارائه داده‌اند. طبیعی است که در این میان برخی نوشته‌ها جنبه تبلیغاتی دارد، اینها انکار ناپذیر است و حتی در کمپوهای خارجی هم این مسائل وجود دارد. جاهایی رقابت‌ها غلبه می‌کند بر دانش، که البته آن نوشته‌ها هیچ تأثیری ندارد. به هر حال اگر نتوانیم نقدهای چندان خوبی پیدا کنیم، قطعاً می‌توان صد تا ریویو خوب از نویسندگانی که در روزنامه‌ها و مجلات می‌نویسند نشان داد. این کار در روزنامه‌نگاری هنر بزرگی است و چه بسا کارکرد یک ریویو خوب از یک نقد تحلیلی بیشتر باشد.

امروز شاهد آن هستیم که نقدهای ما صرفاً طبق نظریات لوکاج، بارت یا فوکو و... نوشته می‌شود و حرف‌های آنان را تکرار می‌کنند. بنابراین اگر نقدی هم در کار باشد، صرفاً نقل قول اندیشمندان اروپایی و آمریکایی است و نه خودی.

همان طور که اشاره کردید، ما دانش نقد به آن معنای تحلیلی و نگاه دیگر گونه به یک متن و یا ادبیات نداریم. بخشی از نظریات ما به آنها مشن را تحلیل می‌کنیم و نگرش‌هایی است که از منتقدان اروپایی و آمریکایی آموخته‌ایم. فکر می‌کنم هر چه زمان بگذرد و هر قدر که ما نگرش منتقدان اروپایی را با متن‌های خودمان تطبیق دهیم، منتقدان ما هم در آن میان رشد خواهند کرد و صاحب دیدگاه خواهند شد. وقتی که زمان بگذرد همه این تحلیل‌ها نهادینه می‌شود و آنچه که از آن بیرون می‌آید، یک نگاه ایرانی خواهد بود. خودشما منتقدانی را که داریم خوب می‌شناسید و می‌بینید یا چه سرعت کتاب‌ها را ترجمه می‌کنند. عده‌ای می‌گویند این مقدار ترجمه اندک است، ولی به نظر من همین می‌تواند شروع خوبی باشد. راستش را بخواهید خیلی بدبین نیستم به این قضیه. بالاخره کسی که این کتاب‌ها و نقدها را تحلیل‌های نویسندگان اروپایی را می‌خواند، ناخودآگاه صاحب یک دیدگاه می‌شود و آن دیدگاه به آرامی شخصی و نهادینه می‌شود؛ اگرچه خیلی زمان می‌برد و حتی گاهی اوقات این دیدگاه‌ها کمی برداری از طرز نگاه منتقدان اروپایی می‌شود. همه اینها تاوان نداشته‌های ماست. چاره‌ای جز این نداریم و در این قضیه خرده‌ای هم بر کسی نمی‌توان گرفت. نداشتن عیب نیست، این که نداشته‌هایمان را جبران نکنیم عیب است. فکر می‌کنم بالاخره بارقه‌هایی از نگاه خودی هم پیدا شود که ارزشمند باشد. همین الان هم برخی نقدها هستند که متکی بر دیدگاه‌های شخصی نویسنده‌شان هستند و کارهای بدی هم از آب درنیامده‌اند. حتی گاهی اوقات منتقدی می‌گوید که این نقد نگاه و تحلیل شخصی من است، و این خیلی ارزشمند است. در نهایت ما تأویل خودمان را از متن داریم و این انکارناپذیر نیست.

فکر می‌کنم راضی باشم، بلکه، گرچه اشتباهات زیادی هم در نوشتن دارم و برخی از داستان‌هایم را بد نوشته‌ام و خطا کرده‌ام. راستش را بخواهید، ما نسلی بودیم که در مورد داستان‌هایمان سخت‌گیری نداشتیم و در واقع نسل ناز پرورده‌ای هستیم. هر چه نوشته‌ایم چاپ کرده‌ایم و به همین دلیل اشتباهاتمان ثبت شده است. این مسئله یک حسن و یک عیب دارد: عیبش این است که خطاهای ما در ادبیات ثبت شده است، و حسنش هم این بوده که اشتباهات خودمان را دیده‌ایم. برای همین هم هست که من چندان به جوانانی که می‌نویسند سخت‌گیر نیستم. فکر می‌کنم که آنها هم باید اشتباه کنند و به این طریق پیش بروند، چرا که به پیشرفت ذره ذره و کار مستمر اعتقاد دارم.

فکر می‌کنم راضی باشم، بلکه، گرچه اشتباهات زیادی هم در نوشتن دارم و برخی از داستان‌هایم را بد نوشته‌ام و خطا کرده‌ام. راستش را بخواهید، ما نسلی بودیم که در مورد داستان‌هایمان سخت‌گیری نداشتیم و در واقع نسل ناز پرورده‌ای هستیم. هر چه نوشته‌ایم چاپ کرده‌ایم و به همین دلیل اشتباهاتمان ثبت شده است. این مسئله یک حسن و یک عیب دارد: عیبش این است که خطاهای ما در ادبیات ثبت شده است، و حسنش هم این بوده که اشتباهات خودمان را دیده‌ایم. برای همین هم هست که من چندان به جوانانی که می‌نویسند سخت‌گیر نیستم. فکر می‌کنم که آنها هم باید اشتباه کنند و به این طریق پیش بروند، چرا که به پیشرفت ذره ذره و کار مستمر اعتقاد دارم.

فکر می‌کنم راضی باشم، بلکه، گرچه اشتباهات زیادی هم در نوشتن دارم و برخی از داستان‌هایم را بد نوشته‌ام و خطا کرده‌ام. راستش را بخواهید، ما نسلی بودیم که در مورد داستان‌هایمان سخت‌گیری نداشتیم و در واقع نسل ناز پرورده‌ای هستیم. هر چه نوشته‌ایم چاپ کرده‌ایم و به همین دلیل اشتباهاتمان ثبت شده است. این مسئله یک حسن و یک عیب دارد: عیبش این است که خطاهای ما در ادبیات ثبت شده است، و حسنش هم این بوده که اشتباهات خودمان را دیده‌ایم. برای همین هم هست که من چندان به جوانانی که می‌نویسند سخت‌گیر نیستم. فکر می‌کنم که آنها هم باید اشتباه کنند و به این طریق پیش بروند، چرا که به پیشرفت ذره ذره و کار مستمر اعتقاد دارم.

فکر می‌کنم راضی باشم، بلکه، گرچه اشتباهات زیادی هم در نوشتن دارم و برخی از داستان‌هایم را بد نوشته‌ام و خطا کرده‌ام. راستش را بخواهید، ما نسلی بودیم که در مورد داستان‌هایمان سخت‌گیری نداشتیم و در واقع نسل ناز پرورده‌ای هستیم. هر چه نوشته‌ایم چاپ کرده‌ایم و به همین دلیل اشتباهاتمان ثبت شده است. این مسئله یک حسن و یک عیب دارد: عیبش این است که خطاهای ما در ادبیات ثبت شده است، و حسنش هم این بوده که اشتباهات خودمان را دیده‌ایم. برای همین هم هست که من چندان به جوانانی که می‌نویسند سخت‌گیر نیستم. فکر می‌کنم که آنها هم باید اشتباه کنند و به این طریق پیش بروند، چرا که به پیشرفت ذره ذره و کار مستمر اعتقاد دارم.

فکر می‌کنم راضی باشم، بلکه، گرچه اشتباهات زیادی هم در نوشتن دارم و برخی از داستان‌هایم را بد نوشته‌ام و خطا کرده‌ام. راستش را بخواهید، ما نسلی بودیم که در مورد داستان‌هایمان سخت‌گیری نداشتیم و در واقع نسل ناز پرورده‌ای هستیم. هر چه نوشته‌ایم چاپ کرده‌ایم و به همین دلیل اشتباهاتمان ثبت شده است. این مسئله یک حسن و یک عیب دارد: عیبش این است که خطاهای ما در ادبیات ثبت شده است، و حسنش هم این بوده که اشتباهات خودمان را دیده‌ایم. برای همین هم هست که من چندان به جوانانی که می‌نویسند سخت‌گیر نیستم. فکر می‌کنم که آنها هم باید اشتباه کنند و به این طریق پیش بروند، چرا که به پیشرفت ذره ذره و کار مستمر اعتقاد دارم.

فکر می‌کنم راضی باشم، بلکه، گرچه اشتباهات زیادی هم در نوشتن دارم و برخی از داستان‌هایم را بد نوشته‌ام و خطا کرده‌ام. راستش را بخواهید، ما نسلی بودیم که در مورد داستان‌هایمان سخت‌گیری نداشتیم و در واقع نسل ناز پرورده‌ای هستیم. هر چه نوشته‌ایم چاپ کرده‌ایم و به همین دلیل اشتباهاتمان ثبت شده است. این مسئله یک حسن و یک عیب دارد: عیبش این است که خطاهای ما در ادبیات ثبت شده است، و حسنش هم این بوده که اشتباهات خودمان را دیده‌ایم. برای همین هم هست که من چندان به جوانانی که می‌نویسند سخت‌گیر نیستم. فکر می‌کنم که آنها هم باید اشتباه کنند و به این طریق پیش بروند، چرا که به پیشرفت ذره ذره و کار مستمر اعتقاد دارم.

روشن است و... هیچ اتفاقی برپا نمی‌افتد. این را طی بیست سال روزنامه‌نگاری آموخته‌ام که بتوانم آن حریم تنهایی خود را سریع آنکادر بکنم و مطلب را بنویسم. بسیاری از کارهای روزنامه را من پشت همین میز می‌نویسم که بچه‌ها دارند بحث‌های دیگری می‌کنند. هرگز دچار سخنی نمی‌شوم.

پرش بعدی من از شما به درونمایه داستان‌هایشان مربوط می‌شود. یکی از درونمایه‌های بارز و همیشگی آثار شما تا به امروز مسئله «جنگ» بوده است که رئالیسم نسبتاً عاطفی همراه آن در داستان‌ها پدیدار می‌شود. در «بازار» می‌توانید در این باره حق مطلب را ادا می‌کنید، یا این که تنها نگاه خاص خودتان را به این مقوله دنبال می‌کنید؟

من به دنبال این نیستم که حق مطلب جنگ را ادا کنم. جنگ بخشی از زندگی و تجربیات من بوده است و تلاش کرده‌ام این تجربیات را هم از نگاه خود بنویسم. شاید اوایل از این می‌ترسیدم که «خودم» را در داستان‌هایم نشان دهم و شاید هم جامعه اجازه چنین چیزی را نمی‌داد. نمره این سوژه تلف شده داستان «همه زندگی» است. من در این داستان خود واقعی‌ام و آنچه را که نگاه من به جنگ بود نشان نداده‌ام. سعی کردم جنگی را نشان بدهم که در جامعه قابل پذیرش است، چون چاپ این کتاب به سال‌های باز می‌گردد که هنوز فضا تا به اندازه امروز باز

جریان‌هایی که در فضای ادبیات ایران وجود دارد، هم در بخش روشنفکران و هم بجه‌های مذهبی، طرز تفکر دکماتیسمی را دنبال می‌کنند که شما به آن اشاره کردید. به نظر من کسانی که عمر داستان‌نویسی‌شان سرآمده و نه حرفی برای گفتن دارند و نه داستانی برای نوشتن، سعی می‌کنند این خط بندی و مرز بندی را انجام دهند. در این مرز بندی‌ها دو اتفاق رخ می‌دهد: جوان‌ها حذف می‌شوند و اگر هم قرار است جوانی وارد عرصه شود، جوانی است که شبیه خود آنان فکر کند و مانند آنان بنویسد. شاید این نوع تفکر، خطر فراموش شدن را برای این افراد از بین می‌برد.

اینها به نظر من حربه‌هایی است برای کسانی که تمام شده‌اند. اطمینان دارم داستان خوب و داستانی را که دل انسان‌ها ارتباط برقرار کند، حتی مغرض‌ترین آدم‌ها هم نمی‌توانند انکار کنند و در برابر عکس العمل نشان ندهند. حتی اگر نویسنده آن داستان مخالف آنان باشد و به اصطلاح او را قبول نداشته باشند. نمونه‌های ما هم زیاد دیده‌ایم که این داستان‌ها نتوانستند زبان ارتباط با دل انسان‌ها را پیدا کنند و همه نسبت به این داستان‌ها واکنش نشان دادند. در واقع کسانی که می‌خواهند فراموش نشوند، به موضعگیری‌های سیاسی و ایدئولوژیک سابق خود باز می‌گردند تا خودشان را حفظ کرده باشند. این معضل باعث می‌شود که جوانان نتوانند وارد این حریم شوند، مگر آن که به شکل همان افراد درآیند و مبدل به کپی درجه دوم آنان شوند. ولی من جوان‌هایی را دوست دارم و می‌پسندم که «می‌خوانند» این کلمه خیلی مهم است- و تحقیق می‌کنند و با جرأت می‌نویسند. و از دیدن جوانانی که ادعا دارند نویسنده‌اند و روی پای خودشان می‌ایستند و می‌خواهند خودشان را نشان دهند خوشحال می‌شوم. البته آثانی که نمی‌خوانند و ادعا هم دارند از این قاعده مستثنا هستند. اما در مجموع باید بگویم کسانی که وارد موضع‌های ایدئولوژیک می‌شوند- چه روشنفکر و چه مذهبی- فقط برای این است که می‌ترسند تمام شوند و ایدئولوژی هم تکیه‌گاه و امیدی است برای آدم‌هایی که خیال می‌کنند هنوز تمام نشده‌اند.

کمی هم راجع به نقد ادبی در ایران صحبت کنیم.

فکر می‌کنم نقدنویسی در ایران رشد قابل چشمگیری نداشته است. فرض کنید نقد ساختارگرایانه، یا نقد به معنای تحلیل واقعی اثر نویسنده. اما در دوره‌ای که گذشت و روزنامه‌ها شکوفا شدند اتفاق مهمی رخ داد: Review نویس‌های بسیار

## آنگهی